

آلن دیوید سوکال متولد ۱۹۵۵ و فیزیکدان دانشگاه نیویورک از نظر سیاسی چپ گرا است و تنها ادعای او برای این وابستگی آن است که در گذشته مدتی در دوران حکومت ساندینیستا در دانشگاه ملی نیکاراگوئه ریاضی تدریس کرده است. از جمله استقبال کنندگان ماجرای سوکال نوآم چامسکی بود که گفت چپ و علوم اجتماعی بهتر است بنیان فکری خود را بر استدلال عقلی بگذارند. حاصل یادداشت های سوکال در این رابطه نخست به صورت کتابی به نام «شیادی های روشنفکری» در فرانسه و سال بعد تحت عنوان «یاوه های مد روز» به چاپ رسید. سوکال در فیزیک در حوزه های مکانیک آماری، نظریه میدان کوانتوم، فیزیک ریاضی و فیزیک محاسباتی کار می کند.

یکی از عقل می لافد یکی طامات می بافد

بیا کاین داوری ها را به پیش داور اندازیم

حافظ

اگرچه آغاز کردن با نقل قول های ناخوشایند پسندیده و متعارف نیست، برای پی بردن به عمق فاجعه از شما خواننده صبور خواهش می کنم دندان بر جگر نهاده و پاراگراف زیر را مانند دارویی تلخ یک جرعه تا به آخر بخوانید:

«وقتی عمق زمان جای عمق های فضای محسوس را می گیرد، وقتی جابه جا شدن سطح میانی جایگزین تعیین حدود سطح ها می شود؛ وقتی شفافیت نمونها را دوباره برپا می دارد؛ آن گاه رفته رفته از خود می پرسیم آیا آنچه به اصرار فضا می نامیم و در عمل نور، یعنی نوعی نور فروآگاهی شبه نورشناختی نیست که آفتاب، تنها، یک صورت یا یک بازتاب آن است. این نور در مدتی روی می دهد که با زمان نوردهی آنی و نه با گذشت زمان تاریخی یا گاه شناختی سنجیده می شود. زمان این آن بدون مدت همانا «زمان نوردهی» است؛ خواه این نوردهی کمتر یا بیشتر از حد باشد. فناوری عکاسی و سینمایی آن وجود و زمان پیوستاری را که از همه بعدهای فیزیکی عاری است پیش بینی کرده اند و در این پیوستار کوانتوم کنش با انرژی و نقطه مشاهده سینمایی یک باره آخرین آثار به جا مانده از یک واقعیت ناپدید شده ریخت شناختی می شوند. این سرعت نور، وقتی به زمان حال ابدی یک نسبیت که ضخامت و عمق توپولوژیک و غایت شناختی آن متعلق به این ابزار نهایی اندازه گیری است انتقال یابد، دارای یک جهت می شود، که هم اندازه و هم بعد آن است و خود را با یک سرعت در

همه جهات که چون شعاع های یک دایره اند و جهان را اندازه می گیرند انتشار می دهد.» ظاهرا این پارگراف در اصل فرانسوی آن به قلم پل ویریلیو، معمار و مهندس شهرساز و رئیس پیشین «دانشکده معماری»، جمله ای ۱۹۳ واژه ای است که به اعتراف نویسندگان کتاب «یاوه های مد روز»: «بدبختانه هنر شعری آن به تمامی به ترجمه در نیامده اما کامل ترین نمونه اسهال قلمی است که تاکنون با آن روبه رو شده ایم.» متأسفانه نثر مسجع بالا نمونه کمیابی نیست و در همین ایران نیز روزانه کتاب هایی نوشته یا ترجمه و راهی بازار می شوند که بر وقت و انرژی و استعداد هدررفته پدیدآورندگان آنها- که می توانست صرف پژوهشی واقعی و کاری اصیل شود- باید افسوس خورد و بر مرگ درختان تنومند تامین کننده کاغذ آنها باید زار گریست. به زبان فارسی و مادری تان مهملاتی خواهید خواند که شما را وادار به تحسین لباس زیبا و جدید امپراتور خواهد کرد. نویسندگان کتاب ها از چنان شهرتی برخوردارند و لفاظی هایشان چنان پرطمطراق است که عقل ناقصان بی درنگ به نقص خویش اعتراف می کند. اما نباید زود واداد. اکنون فریاد آلن سوکال فیزیکدان نظری دانشگاه نیویورک که «امپراتور برهنه است» با تلاش جلال حسینی به فارسی ترجمه شده و در اختیار شما است. این کتابی است پرماجرا که خیلی ها نمی خواهند شما آن را بخوانید اما کتابی است دست کم در فارسی به راستی بی همتا. از ماجرای سوکال ( SOKAL AFFAIR) اکنون دیگر ده سال می گذرد و اندکی کهنه شده اما ارزش دوباره شنیدن را دارد. داستان از این قرار است که در سال ۱۹۹۴ با انتشار کتاب «خرافات پیش رفته: چپ دانشگاهی و مشاجره های آن با علم» به قلم پل گراس زیست شناس و نورمن لویت ریاضیدان در نقد چندفرهنگی، ساختارگرایی اجتماعی و پست مدرنیسم، آلن سوکال فیزیکدان به موضوع علاقه مند شده و پس از مطالعات کتابخانه ای وسیع پرونده پروپیمانی از سوءاستفاده های روشنفکران فرانسوی و دنباله رو انگلیسی زبانان از مفاهیم علمی تهیه می کند. سپس تصمیم می گیرد در واکنش به این پدیده دست به آزمایشی غیرعادی بزند. وی بعدها در مقاله دیگری می نویسد: «مدت ها است که از افت معیارها در انسجام فکری علوم انسانی در برخی از حوزه های دانشگاهی در آمریکا ناراحتیم. اما من فیزیکدانم و شاید اشکالی در کار من است که نمی توانم از معنای ژوئی سانس یا دیفرانس سر درآورم، پس برای آزمایش معیارهای فکری غالب به یک تجربه دست زدیم آیا یک نشریه پیش آهنگ مطالعات اجتماعی که نام اورانی چون فردریک جمیسون و اندرو راس را در شورای سردبیری خود دارد مقاله ای را که حاوی سخنان بی معنا اما به ظاهر دلنشین است و به ستایش پیش فرض های ایدئولوژیک گردانندگان آن نشریه می پردازد، چاپ می کند یا خیر.» در سال ۱۹۹۶ سوکال با سرهم بندی لاطائلاتی از حرف های فوق مفت پست مدرن و ارجاعات متعدد به چهره های محبوب و مشهور این جریان مقاله ای ساخت تحت عنوان «گذار از مرزها: به سوی هرمنوتیک دگرگشتاری گرانس کوانتومی» و آن را برای نشریه «متن اجتماعی» که در زمینه مطالعات فرهنگی حرمت

فراوان دارد ارسال کرد. این مقاله جعلی ۳۵ صفحه ای ۱۱۱ پی نوشت و ۲۱۶ منبع به همراه داشت. از بخت بد این مقاله درست زمانی به دست ویراستاران نشریه رسید که آنها مشغول گردآوری مقالاتی در پاسخ به ادعاهای گراس و لویت در قالب ویژه نامه بهار و تابستان با عنوان «جنگ علم» بودند. آنها نیز از خدا خواسته آن را هدیه ای بهنگام پنداشتند و مقاله فیزیکی‌دانی که از ایده های آنها دفاع و از هژمونی پسا روشنگری انتقاد می کرد را بدون داوری چاپ کردند. سوکال آنقدر آنها را دست کم گرفته بود که در ابتدای مقاله اش وجود دنیای خارجی را انکار می کند و در جمله ای شیطنت آمیز آن را سازه ای اجتماعی و زبانی می نامد. جایزه ایگنوبل ادبیات سال ۱۹۹۶ (چیزی شبیه جایزه تمشک طلایی در سینما) به خاطر همین افتضاح شرم آور مستقیماً به ویراستاران «متن اجتماعی» تعلق گرفت. بلافاصله پس از چاپ مقاله آلن سوکال در مقاله دیگری به نام «آزمایش های تجربی یک فیزیکدان بر روی مطالعات فرهنگی» این راز را فاش ساخت و چون گردانندگان «متن اجتماعی» از چاپ آن خودداری کردند در نشریه دیگری به نام «لینگوی فرانکا» انتشار یافت. برخلاف سوکال که گمان می کرد ابعاد این ماجرا هرگز از محیط های آکادمیک فراتر نخواهد رفت، خبر این رسوایی در صفحه اول نیویورک تایمز، هرالڈ تریبون اینترنشنال، آزرور، لوموند و چند روزنامه مهم دیگر در اروپا و آمریکا به چاپ رسید. در واقع تنها کاری که سوکال انجام داد فراهم آوردن چسبی برای وصل کردن مهملات خدایان نظریه فرانسوی معاصر از جمله ژیل دلوز، ژاک دریدا، فلیکس گواتری، لوس ایدیگره، ژاک لکان، برونو لاتور، ژان فرانسوا لیوتار، میشل سرز، پل ویریلو و دیگران بود.

سوکال ژورنال «متن اجتماعی» را به نداشتن انضباط و انسجام فکری متهم کرد که با خیال راحت مقاله ای درباره فیزیک کوانتوم را چاپ می کند بدون آنکه به خود زحمت دهد تا درباره آن با شخصی که در این زمینه صلاحیت دارد مشورت کند. بعضی از گاف های سوکال در این مقاله در حدی است که حتی یک دانشجوی فیزیک نیز آنها را تشخیص می دهد.

ویراستاران «متن اجتماعی» در مقام دفاع عنوان کردند که گمان می کردند این مقاله «تلاش جدی و صادقانه دانشمندی حرفه ای در جست وجوی نوعی تایید گرفتن از فلسفه پست مدرن برای پیشرفت ها و تحولات رشته خویش است» و «گفتن اینکه مقاله در واقع تقلیدی و جعلی است و برای دست انداختن نوشته شده، در علاقه ما به خود این ریشه به عنوان سندی حاکی از وجود بیماری، اساساً تغییری نمی دهد.» آنها سوکال را به رفتار غیراخلاقی متهم کرده و عنوان می کنند که تنها دلیل چاپ این مقاله به این شکل (یعنی با آن همه پی نوشت و ارجاعات) آن است که سوکال به رغم درخواست آنها مقاومت کرد و نپذیرفت در آن تغییراتی بدهد و دیگر اینکه آنها می خواستند مقاله به ویژه نامه ای که اتفاقاً در همان زمان و در همان مورد تهیه می شد برسد. به راستی که وضعیت رقت انگیزی است. سوکال می گوید کل این ماجرا نشان دهنده آن است که این ژورنال و تمام ژورنال های نظیر آن مقاله ها را نه براساس درستی و معناداری بلکه تنها براساس اسم و رسم

نویسنده و ظاهر مقاله چاپ می کنند. در واقع موضوع اصلا یک کلاهبرداری موردی نیست. این کلاه برای سر اصحاب پست مدرن آن قدر گشاد است که در هر لحظه می توان به عنوان سالن اجتماعاتی بزرگ همه آنها را زیر آن گردهم آورد. از جمله نقدهای متعددی که به نفع یا علیه این کتاب نوشته شد یکی هم نقدی است که توسط ریچارد داوکینز تکامل دان مشهور دانشگاه آکسفورد و سرشناس ترین مدافع علم در جهان امروز و در مجله معتبر «نیچر» به چاپ رسیده است. این نقد که به همین قلم در شماره ۵ اردیبهشت ۱۳۸۳ و تحت عنوان «چرندیات پست مدرن» ترجمه شده در عنوان اصلی «برهنه کردن پست مدرنیسم» ترجمه می شود. داوکینز بعدها در مجموعه مقالات «گماشته شیطان» (۲۰۰۳) در موخره ای بر این مقاله می نویسد:

«باید اضافه کنم اینکه کلمه «پست مدرنیسم» توسط ویراستاران مجله «نیچر» در عنوان نقد من ظاهر شده بدان معنا نیست که من (یا آنها) معنای این کلمه را می دانیم. در واقع این کلمه جز در معماری که خاستگاه آن است به عقیده من اصلا معنا ندارد. تمرین زیر را به شما هم توصیه می کنم. هر گاه کسی از این کلمه در غیر از معنای معماری آن استفاده کرد بی درنگ حرفش را قطع کنید و در کمال خونسردی و با کنجکاوی دوستانه ای از او بپرسید «اینکه گفتم یعنی چه؟» هرگز در پاسخ چیزی نشنیده ام که حتی کوچکترین شباهتی به یک تعریف به دردخور یا حتی انسجامی خفیف داشته باشد.»

داوکینز در ادامه در انتقاد از این نوع متن ها می نویسد: «یاوه بافی در موضوعات آکادمیک تا آنجا بسط می یابد که خلاء سادگی درونی آن را پر کند. فیزیک رشته ای حقیقتا عمیق و دشوار است از این رو فیزیکدانان سخت تلاش می کنند تا زبانشان را تا آنجا که ممکن است ساده کنند (اما نه ساده تر، همان طور که اینشتین به درستی تاکید می کند). برخی مکاتب اروپای قاره ای نقد ادبی و علوم اجتماعی از آنچه پیتر میداوار [برنده نوبل پزشکی یا فیزیولوژی در سال ۱۹۶۰] حسادت به فیزیک «(PHYSICS ENVY) می نامد رنج می برند. آنها دلشان می خواهد مردم فکر کنند عمیق هستند اما موضوع کارشان عملا بسیار سطحی و آسان است. از این رو برای ایجاد تعادل ناگزیرند لباسی در زبان گنگ و مغلق به تن آن کنند.» در صفحه ۴۶ و در فصل مربوط به یاوه های ژاک لکان، این روانکاو مشهور فرانسوی، برای نمونه پس از اشتباه گرفتن اعداد گنگ با اعداد موهومی و محاسباتی بی معنی چنین می نویسد: «به این ترتیب اندام نرینه رفته رفته نشانه مکان ژویی سانس می شود، البته نه به خودی خود یا حتی به شکل یک تصویر، بلکه به معنای اندامی که فاقد تصویر دلخواه است. برای همین است که با رادیکال منهای یک دلالتی که در بالا به دست آمد برابر است، یعنی با رادیکال منهای یک ژویی سانس که همین اندام با ضریب بیان آن به تابع نبود دال (-۱) برگشت می دهد.» سوکال و بریکمون می نویسند: «اعتراف می کنیم برای آدمی ناگوار است که ببیند اندام نرینه او با رادیکال منهای یک برابر گرفته شده است. انسان یاد وودی آلن می افتد که

در فیلم «خواب رفته» درباره برنامه ریزی کردن دوباره مغز خود به اعتراض می گوید: «کاری به مغز من نداشته باشید؛ مغز من دومین اندام محبوب من است!» حسادت به فیزیک یا به عبارتی دیگر عقده ریاضیات در تمامی آثار لکان به وضوح مشهود است. به قول نویسندگان کتاب اگر این ریاضیات واقعی است که باید مشخص شود روانکاوی با چه چسب ناچسبی به ریاضیات ارتباط می یابد و چگونه مفاهیمی مبهم چون ژویی سانس کمی می شود و اگر استعاره است استعاره را برای آن به کار می برند که معنای مفهومی ناآشنا را با ربط دادن آن به مفهومی آشنا روشن کنند و نه برعکس.

با این حال همواره این راه فرار وجود دارد که یک فیزیکدان واجد صلاحیت درباره تعیین میزان چرندی این متون نیست. به قول داوکینز شاید واقعاً چشم کارآموده ای باید تا ببیند که آیا امپراتور لباس بر تن دارد یا نه. اما سوکال و بریکمون بسیار کم ادعا هستند. آنها نقد خود را به آثاری محدود ساخته اند که خطر کرده به مفاهیمی از فیزیک و ریاضیات استناد کرده اند. فیزیکدان نظری دانشگاه نیویورک که دست کم فرق اعداد گنگ با اعداد موهومی را می داند. این چه فیزیکی است که فیزیکدان نمی فهمد و علوم انسانی در آن از خود فیزیک چند گام پیش است؟ شاید ما از فلسفه، جامعه شناسی یا روانکاوی پست مدرن چیزی ندانیم اما فیزیک پست مدرن که وجود ندارد. فیزیک فیزیک است و خیلی بعید که فیلسوفی در «آنچه می دانیم» شیاد اما در «آنچه نمی دانیم» درستکار باشد. کتاب «یاوه های مد روز» در عمل دو کتاب مجزا است که نخست به پست مدرنیسم در میان روشنفکران فرانسوی و سپس در میان پرده دیگری به نسبت باوری شناختی در میان دنباله روهای انگلیسی زبان آنها می پردازد. اما پست مدرنیسم چیست؟ سوکال و بریکمون چون نام بهتری نمی شناسند از این نام استفاده می کنند. پست مدرنیسم ظاهراً مجموعه پیچیده ای از واکنش ها به فلسفه مدرن و پیش فرض های آن است و برخلاف اغلب جنبش های فلسفی هیچ توافقی بر سر اصول بنیادی یا مسائل فلسفی در آن وجود ندارد.

این در حالی است که فلسفه مدرن خود از نظر پیش فرض ها همگن نیست. از جمله ویژگی های این جریان روشنفکری و اشتراکات میان فیلسوفان پست مدرن، کنار گذاشتن کم و بیش آشکار سنت خردگرای دوره روشنگری، طرح گفتمان های نظری گسسته از آزمون های تجربی و نسبت باوری فرهنگی و شناختی است که در تعارض شدید با واقع باوری (REALISM) قرار می گیرد و علم را چیزی جز روایت یا اسطوره یا سازه ای اجتماعی در میان بسیاری روایت ها و اسطوره ها و سازه های دیگر نمی داند. در این نوع ساختارگرایی اجتماعی علم محصول نهادها و اعمال اجتماعی ما یا تعامل و مذاکرات میان گروه های اجتماعی پنداشته می شود. نسبت باوری (RELATIVISM) بر آن است که هیچ حقیقت کلی درباره جهان وجود ندارد، یعنی جهان دارای هیچ ویژگی ذاتی نیست و هر چه هست شیوه های متفاوت تغییر آن است. انکار واقعیت جهان مستقل از ادراک انسان چیز تازه ای نیست و دست کم تا دوران پروتاگوراس، سوفسطایی یونانی به

گذشته باز می‌گردد. ریچارد رورتی فیلسوف معاصر بر آن است که «حقیقت عینی بی‌کم و بیش همان بهترین ایده‌ای است که ما در حال حاضر درباره شیوه تبیین آنچه رخ می‌دهد داریم.» با این حال ظاهراً نسبت باوران دست‌کم به همین یک حکم کلی اعتقاد دارند. یکی از گاف‌هایی که سوکال در مقاله خود و در همان ابتدای آن جای می‌دهد ریشخند همین باور کهنه است که جهان خارجی وجود دارد و ویژگی‌های آن از هر یک از افراد انسان و در حقیقت از کل انسان‌ها مستقل است! سوکال با قاطعیت اعلام می‌کند که «واقعیت مادی همچون واقعیت اجتماعی در اساس سازه‌ای اجتماعی و زبانی است.» سوکال و بریکمون خود را به عنوان دانشمند موظف می‌دانند که به این مسئله پاسخ دهند. آنها می‌نویسند: «از هر چه بگذریم تردید نیست که تلقی نسبت باورانه با تصویری که دانشمندان از کار خود دارند ناسازگار است. درحالی که دانشمندان می‌کوشند به بهترین شکل ممکن از جهان بینشی عینی به دست آورند، نسبت باوران به آنها می‌گویند عمرشان را بیهوده هدر می‌دهند و چنین کار سترگی از بن توهم است. پس ما با کشمکشی بنیادی روبه‌رویم.»

پاسخ البته آن است که دلیل قطعی وجود ندارد. این تنها یک فرضیه کاملاً موجه است. طبیعی‌ترین راه توضیح پایایی حسیات ما آن است که در اثر عوامل بیرون از ضمیر خودآگاه ما پدید آمده‌اند. البته برهانی تکاملی نیز وجود دارد؛ جاندارانی سازگارتر و در تکثیر ژن‌های خود در نسل‌های آینده موفق‌ترند که حواسشان واقعیت جهان را بهتر منتقل کند و به این ترتیب دقت این حواس در طول زمان افزایش می‌یابد. ریچارد داوکینز در مقاله‌ای مشهور به نام «تالار آینه‌ها» نسبت باوری را چنین تعریف می‌کند: «هیچ حقیقت مطلق وجود ندارد. هنگامی که ادعا می‌کنید روش علمی، شامل ریاضیات و منطق، راه ممتاز و انحصاری رسیدن به حقیقت است، از ایمان شخصی تان پیروی می‌کنید. فقط ایمان شخصی شما به علم است که موجب می‌شود این نوع خاص را به حقیقت‌های دیگر ترجیح دهید.»

اکنون حوزه‌های مختلف مطالعات پست‌مدرن که اغلب ملغمه‌هایی از تاریخ، فلسفه، جامعه‌شناسی همراه با مقادیر معتدله‌ای چرندیات پست‌مدرن است و با نام‌هایی چون مطالعات فرهنگی، مطالعات علم، مطالعات زنان و... نامیده می‌شوند دستمایه کتاب‌هایی خنده‌دار و در عین حال نگران‌کننده و شاید عبرت‌آموز شده‌اند که تعدادشان کم نیست.

نورتا کورج (N. KOERTGE) در کتاب «تظاهر به فمینیسم» می‌نویسد: «اکنون به دانشجویان رشته مطالعات زنان تدریس می‌شود که منطق ابزار استیلای مردان است... هنجارهای استاندارد و روش‌های پژوهش علمی مبتنی بر تبعیض جنسی هستند زیرا با شیوه‌های معرفتی زنان ناسازگار است... و دریافت درونی ارزش‌ها راهی مطمئن‌تر و رویکردی پربارتر به حقیقت است.» داوکینز در ادامه مقاله می‌نویسد: «دانشمندان چگونه باید به این اتهام پاسخ دهند که «ایمان» ما به منطق و حقیقت علمی صرفاً ایمانی است که هیچ‌کس بر حقیقت‌های دیگر ندارد. یک پاسخ آشکار آن است که علم

نتیجه می دهد. همان طور که قبلاً نوشته ام یک نسبیت باور فرهنگی در ارتفاع ?? هزار پایی به من نشان دهید تا من هم یک آدم ریاکار به شما نشان دهم...

اگر سوار بر هواپیما به کنگره بین المللی انسان شناسان یا منتقدان ادبی می روید، دلیل آنکه احتمالاً به آنجا خواهید رسید- دلیل آنکه مثل یک تکه سنگ به درون زمینی شخم خورده سقوط نمی کنید- آن است که انبوهی از مهندسان غربی که آموزش علمی دیده اند، محاسباتشان را به درستی انجام داده اند. علم با توانایی چشمگیری در مهار کردن ماده و انرژی و پیش بینی آنکه چه چیزی و در چه هنگام روی خواهد داد، از ادعای خویش نسبت به حقیقت دفاع می کند. اما اجازه دهید از این پیش تر رویم: آیا صرفاً به خاطر تعصب ما به علم غربی است که تحت تاثیر پیش بینی دقیق قرار می گیریم، تحت تاثیر توانایی پرتاب موشک هایی که مشتری را دور بزنند و به زحل برسند، یا در میان راه توقف کنند و به تعمیر تلسکوپ هابل پردازند، یا اصلاً تحت تاثیر خود منطقی قرار می گیریم؟»

بارها این جمله را شنیده ایم که «عقیده هر کس برای خودش محترم است.» اما در واقع اگر حقیقتی هم در این جمله باشد در قید «برای خودش» است! چندی پیش به هنگام جست و جوی اینترنتی با کاریکاتوری روبه رو شدم؛ در یک طرف معلمی کلافه که دستش را روی میز زیر چانه اش گذاشته بود و در طرف دیگر دانش آموزشی از عصبانیت کف به لب آورده و با چشمان از حدقه بیرون زده پشت به تخته سیاهی که روی آن نوشته شده بود  $۲ * ۲ = ۵$ . دانش آموز به معلم می گفت «غلط است؟ باز هم غلط است؟ این دستور کار سیاسی است که شما را وامی دارد هر چه می نویسم غلط ببینید!» هر عقیده ای درست نیست و دو در دو، چهار می شود. هر چیزی غیر از آن نادرست است. محترم بودن عقیده ای که درست نیست، چیزی است که درک آن دست کم برای من دشوار است. این به هیچ وجه ارتباطی با تمامیت خواهی یا جزم اندیشی و مانند آنها ندارد. سوکال و بریکمون به نقل از لئونارد اولر می نویسند: «اگر دهقانی بیاید و چنین تردیدی به خود راه دهد و بگوید که برای مثال باور نمی کنم خان وجود دارد، ولو آنکه در حضور او ایستاده باشم، او را دیوانه می خوانند و دلیل هم دارند؛ اما هنگامی که یک فیلسوف به چنین خیالی روی می آورد، انتظار دارد دانش و حکمت او را که بی نهایت فراتر از قوه درک عوام است، ارج نهیم.» و از برتراند راسل: «اگر نظر مرا بخواهید تردید ندارم که به رغم پیشرفت هایی که انتظار می رود در فیزیک روی دهد، آموزه های کنونی بیش از آموزه های رقیب آنها که تا به حال پدید آمده به حقیقت نزدیک ترند. علم هیچ گاه به تمامی بر حق نیست اما به ندرت برخطا است و به طور کلی شانس بهتری برای بر حق بودن دارد تا نظریه های غیرعلمی. پس عاقلانه است که آن را به منزله بنیان برهان های خود قبول کنیم.» ریچارد داوکینز در همین رابطه معتقد است: «دانشمندان معمولاً نگاهی زمخت به حقیقت دارند و ایهام فلسفی بر سر واقعیت یا اهمیت آن را تاب نمی آورند. بدون

موانع بی‌دلیلی که تماشاگران بیکار و مفت خواران سربار بر سر راه ما می‌تراشند نیز بیرون کشیدن حقایق از زیر زبان طبیعت به اندازه کافی دشوار است.»

از زمان انتشار مقاله‌ها و کتاب‌های سوکال به انگلیسی و فرانسه تغییر عمده یا بازاندیشی جدی در پست مدرنیسم صورت نگرفته است. پست مدرنیست‌ها مدعی آن هستند که گرچه آنها همواره پذیرای انتقاد سازنده اند، اما سوکال فاقد درک پایه از رشته آنها است (یعنی از خودشان نیست چرا که اگر از خودشان بود، اصلاً از آنها انتقاد نمی‌کرد). و به همین خاطر از نظر آنها بسیاری از ایرادهایی که گرفته نامسجم و بی‌فایده است.

در واقع جامعه‌شناس علمی به نام برونو لاتور که موضوع فصل ششم کتاب است، با توصیف کل ماجرا به عنوان «هیاهو برای هیچ» نمونه بارزی از این نوع پوست‌کلفتی حرفه‌ای را به نمایش می‌گذارد. اما هدف سوکال از این کار چه بود؟ او می‌نویسد: «هدف ما درست همین است که بگوییم پادشاه برهنه است و ملکه هم. اما روشن بگوییم که به فلسفه یا علوم انسانی یا اجتماعی به طور کلی نمی‌تازیم، به عکس احساس می‌کنیم این رشته‌ها اهمیت زیاد دارند و می‌خواهیم کسانی را که در این رشته‌ها کار می‌کنند از نمونه‌های آشکار شیادی در این زمینه‌ها آگاه کنیم.»

در جای دیگری می‌نویسد: «هدف من آن نیست که از علم در برابر هجوم تاتاری منتقدان ادبی دفاع کنم، بلکه می‌خواهم از چپ در برابر بخشی منحرف از خودش دفاع کنم.»

در پایان شما خواننده صبور را به عنوان حسن ختام به قطعه‌ای از یاوه‌های مدروز نوشته آلن بادیو مهمان می‌کنیم: «آنچه در اینجا به مخاطره می‌افتد، درهم آمیختگی جبر (توالی منظم عددهای اصلی) و توپولوژی (اضافه جزیی‌ها نسبت به بنیادی‌ها) است.»

حقیقت فرضیه پیوستار از این واقعیت که مازاد مضرب هیچ تکلیف دیگری جز اشغال جای خالی، جز وجود سره ناموجود مضرب‌آغازی، ندارد قانونی وضع می‌کند. نتیجه این میراث پذیرفته شده انسجام خواهد بود، یعنی آنچه در درون از کل فزونتر است، از نامیدن نقطه حد همین کل فراتر نمی‌رود. اما فرضیه پیوستار ثابت‌شدنی نیست.